

## اصلاح ملک نگاه کلهر

۱

مگر این ساعت فرسوده  
عمر تو را  
به سرعتِ شب و روزِ کدام زمهریر پیش می‌برد  
که شنبه‌ی دیدار تو از راه نمی‌رسد؟

۲

تو چیزی در من جا نگذاشته‌ای  
که به خاطر آن برگردی  
جز مرگی  
که جهان من شده است.

۳

می‌سُرانمت به درون  
می‌سُرانیم به عشق  
به کاغذ.  
سراینده تویی  
نه من، که شعر را به آتش می‌کشم.

۴

[این فاصله چرا؟]

مرگ مرا...

یا زندگی تو را  
از من ربوده است  
برزخ میان ماست.

۵

آنها که تو را نمی‌شناسند  
باور می‌کنند حالم را  
آنها که تو را می‌شناسند  
باور نمی‌کنند که رفته باشی.

۶

من،  
به تمام عابران جهان مشکوکم  
و لبخندی که تو را به من باز می‌گرداند.